

تبیین عنصرهایی از جهاد

تفسیر سوره انفال، قسمت پنجم و آخر

مترجم: میرزا علیزاده

نویسنده: آیه الله معرفت

بدکرداری و نکوهش کافران

آنگاه خداوند متعال، کافران را به سبب کردارهای بدشان، علاوه بر کفر و شکستن پیمانهایشان یکی پس از دیگری، نکوهش کرده، می فرماید:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْتَقِضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ^۱

بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و ایمان نمی آورند. کسانی که با آنان پیمان بستی سپس هر بار پیمان خود را می شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

گفته شده که این آیه دربارهٔ یهود بنی قریظه است. آنان با پیامبر ﷺ پیمان بسته بودند که به ایشان زبانی نرسانند و به دشمنان حضرت کمک نکنند، ولی در روز خندق، احزاب را - که دشمنان پیامبر بودند - با دادن سلاح، یاری کردند؛ پس از آن، بار دیگر با پیامبر ﷺ پیمان بستند و آن را دوباره شکستند. سپس خداوند هم از آنان انتقام گرفت.

بنابراین، اینها کسانی هستند که در پیمانهایی که با خدا می‌بندند، راه پرهیزکاری را نمی‌پیمایند. آنان در نزد خدا از چهارپایان هم بدترند؛ از این رو، جنگیدن با آنان و آواره کردنشان رواست:

فَمَا تَنْفَعُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَسَرَدَ بِهِمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ^۱

اگر آنان را در (میدان) جنگ بیایی آنچه‌ان به آنان حمله کن که جمعیت‌هایی پشت سر آنان هستند پراکنده شوند؛ شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند).

«ثقف»^۲: استادی و مهارت در فراگیری یا انجام چیزی و «ثقف ثقافة»؛ یعنی ماهر شد. مادهٔ «ثقف»، استعاره برای هرگونه فراگیری است که همراه با مهارت و استادی باشد. گفته می‌شود: «ثَقَّفَهُ بِالرُّمْحِ» (با نیزه به او زخمی کاری زد) و «ثقفه» (بر او چیره شد) و «ثاقفَهُ فثقفه» (با او شمشیربازی کرد و بر او پیروز شد).

«تشرید»^۳: با خشم و تندی دور کردن و رمانیدن. گفته می‌شود: «سَرَدَهُ»؛ یعنی او را بسیار دور کرد و راند. و «سَرَدَ الْقَوْمَ»؛ یعنی، آنان را چنان پراکنده کرد که موجب پند گرفتن دیگران شد؛ بدین معنی که آنان را چنان شکست داد که دیگران از آن پند گیرند.

بنابراین معنای آیه چنین است: اگر آنان را در جنگ یافتی، چنان تنبیهشان کن

۱. انفال / ۵۷

۲. به فتح «ثاء» و سکون یا فتح «قاف»، مصدر است. م.

۳. این کلمه، امروزه در ادبیات عرب به معنای «آواره کردن» است. م.

و در آنان نشان و اثر جنگ بگذار که کسانی را که پس از آنان می‌آیند پراکنده نماید و آنان را از پیمان شکنی باز دارد؛ زیرا کسانی که پس از آنان می‌آیند از آنچه بر پیشینیانشان رفته است، پند می‌گیرند و دیگر، پیمان شکنی نمی‌کنند و از ترس اینکه مبدا با آنان هم، مانند پیشینیانشان برخورد کنی، در سرزمینها پراکنده می‌شوند.

موضع اسلام در برابر پیمان شکنی

وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ^۱

و هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که پیمان خود را شکسته و غافلگیرانه حمله کنند) به‌طور عادلانه به آنان هم اعلام کن (که پیمانشان لغو شده است) زیرا خداوند خائنان را دوست ندارد.

اسلام پیمان می‌بندد تا پیمان‌ش در امان باشد. پس هرگاه از خیانت ترسید - و نشانه‌های آن آشکار شد - پیمان را آشکارا و علنی می‌شکند. پس اسلام نه خیانت می‌کند و نه پیمان شکنی؛ نه نیرنگ می‌زند و نه فریبکاری می‌کند. بلکه آشکارا به دیگران می‌گوید که پیمان‌شان همچون برگ‌گی که از درخت می‌افتد، از دستش افتاد و دیگر میان اسلام و آنان پیمانی نیست. پس اسلام با یورش برخاسته از پیمان شکنی و تبهکاری، به دیگران شبیخون نمی‌زند. البته این، تا زمانی است که هم پیمانانش، پیمانهایشان را نشکسته‌اند و در سایه آن در آرامش و آسودگی هستند.

«عَلَى سَوَاءٍ»؛ یعنی، در راهی میانه و دادگرانه که دشمن رویاری هم در آن،

برابر و مساوی است. بدین معنی که آنان را آشکارا از پیمان شکنیشان آگاه کنی تا برایشان روشن شود که آنچه میان تو و آنان بود، اکنون دیگر نیست؛ پس تا هنگامی که بر توهم و گمان پیمان هستند با آنان جنگ را آغاز نکن؛ زیرا این کار، خیانت و پیمان شکنی است و خداوند خیانتکاران و پیمان شکنان را دوست ندارد بدین سان تا پیش از آگاه کردن آنان از نقض پیمان، با جنگیدن، به آنان خیانت نکن.

این از دادگری و برتری اسلام است که می خواهد آدمیزاد راه تکامل را ببیماید و از کار ناپسند، خودداری کند و پاکدامن باشد؛ پس، در راه پیروزی، پیمان شکنی را روا نمی داند، این، در حالی است که اسلام برای والاترین و برترین اهداف، مبارزه می کند و برای هدف برتر به انسان اجازه نمی دهد وسیله ای پست را به خدمت بگیرد.

اسلام خیانت را دوست ندارد و خیانتکاران را پست می شمارد، همان کسانی که پیمان شکن و دور از حق هستند و بدین سبب است که دوست ندارد مسلمانان در راه هدفشان، هر چند هم بزرگ و برتر باشد، در امانت پیمان، خیانت کنند، آری روان انسان تجزیه شدنی نیست و هرگاه برای خود وسیله پستی را روا دانست، امکان ندارد که پاسدار هدفی برتر باشد و هر کس وسیله را با هدف، توجیه کند، مسلمان نیست. پس این اصل برای حس و حساسیت اسلامی بیگانه و نامأنوس است؛ زیرا در آفرینش روان آدمی، هیچ گونه جدایی و تجزیه ای وجود ندارد و خداوند در درون هیچ انسانی دو دل قرار نداده است.

رابطه خلوص و آمادگی با پیروزی

خداوند، در برابر خلوص و پاکی، وعده پیروزی و چیرگی می دهد و جنگ با کفر و کافران را بر آنان آسان می کند:

و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ^۱

و آنها که راه کفر پیش گرفتند تصور نکنند (با این اعمال) پیروز می شوند (و از قلمرو کیفر ما بیرون می روند)؛ آنها هرگز ما را عاجز نخواهند کرد.

دارندگان وسیله های پاک، هرگاه نیتشان را برای خدا خالص کردند، باید مطمئن و آسوده باشند که دارندگان وسیله های پست، از آنان پیشی نمی گیرند و فقط مؤمنان هستند که با کمک خداوند، پیروز می شوند؛ کسانی که سنت خدا را در زمین پیاده و استوار می کنند و در راه بالا بردن احکام الهی در سرزمینها، تلاش می کنند. بنابراین مؤمنان باید برای رویارویی با دشمن ستیزه گر آماده باشند:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ^۲

و در برابر آنان (دشمنان) آنچه توانایی دارید، از «نیرو»، آماده سازید (و همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید (و همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی شناسید و خدا می شناسد و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید، به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد.

پس آمادگی در حدّ توان، واجبی است که همراه فریضه جهاد است و این آیه به آماده کردن نیرو به گونه ها، رنگها و عوامل (مختلفش)، فرمان می دهد به آنچه موجب ترس و وحشت دشمن شود؛ چه کسانی باشند که آشکارا بر ضدّ اسلام، دشمنی ورزند و برای جنگ با آن تلاش نمایند یا اینکه دشمنیشان را در درون، پنهان کرده اند؛ در حالی که کینه اسلام را در دل دارند ولی جرأت قیام بر ضد اسلام

و جنگ آشکار با مسلمانان را ندارند.

مسلمانان باید بدانند که هر چه در راه اعلای کلمه الله هزینه می کنند به زودی سود آن، به خودشان باز می گردد؛ زیرا توانبخشی به نظام حاکم، توانبخشی موضع مسلمانان و بالا بردن جایگاه آنان در دلهاست.

پس واجب است که مسلمانان، نیرومند باشند و هر چه می توانند به گردآوری ابزارهای نیرو پردازند تا در زمین، از آنان بترسند، تا فقط سخن خداوند در بالا قرار گیرد و همه آیین از آن خدا باشد.

اسلام و صلح

اما کسانی که با اسلام آشتی و صلح نمایند و برای صلح و سازش آغوش بکشایند و ظاهر کارهایشان بر صلح خواهی حقیقی دلالت کند، اسلام نه تنها آنان را رد نمی کند بلکه با آغوش باز و گشاده با آنان روبه رو می شود:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و اگر به صلح، تمایل نشان دادند، تو نیز از در صلح درآ و بر خدا تکیه کن که او شنوا و داناست.

تعبیر از صلح، به گشودن آغوش، تعبیری است نغز که سایه آرامش را می گستراند؛ آرامشی برخاسته از حرکت بالهای دوستدار صلح و آشتی که پرهایش را (برای صلح جوینان) به آرامی می گستراند.

این تعبیر، بالاترین درجه فروتنی فراگیری است که همراه توکل بر خداوند شنواست در آنچه گفته می شود؛ خداوندی که رازهای پنهان را می داند و توکل بر او

مایهٔ بسندگی و آرامش است. از این رو، از فریب و نیرنگ آنان هیچ ترسی نیست، و تنها خداست که ضامن و در آن سوی عزمها پنهان است.

وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ^۱

و اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است، او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

پس خداوند تو را بس است؛ زیرا او بود که در آغاز، با پیروزش و سپس به وسیلهٔ مؤمنان تو را یاری کرد، زیرا عزم آنان را استوار کرد. آنان که در آنچه با خدا پیمان بستند، راست گفتند و خداوند هم پس از آنکه دلهایشان پراکنده و دور از هم بود، از آنان نیروی یگانه‌ای ساخت.

از اینجا به بعد (تا آیهٔ ۶۴) به مناسبت، سخن دربارهٔ مؤمنان است؛ کسانی که دین خدا و پیامبرش را یاری کردند:

وَ أَلْفٌ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^۲

و در میان دلهایشان الفت ایجاد نمود. اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می‌کردی که در میان دلهای آنها الفت بیفتی، نمی‌توانستی. ولی خداوند در میان آنان الفت ایجاد کرد. او توانا و حکیم است.

دلهای مؤمنان به فضل پروردگار یک‌دله شد و اسلام تنها عاملی بود که دلهای آنان را به هم نزدیک کرد و کلمهٔ توحید، تنها عامل مؤثر برای وحدت کلمه بود، نه عوامل و اسباب ظاهر، که در دلها هیچ اثری نمی‌گذارد؛ زیرا همهٔ اسباب و عوامل مادی، از ایجاد چنین نزدیکی و الفتی که تا ژرفای دلها نفوذ می‌کند، عاجز و ناتوانند.

اکنون برای پیامبر ﷺ شایسته است که به مؤمنان اعتماد کند و از آنان در راه فراخوانی به سوی دین و مبارزه با دشمنان استفاده کند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۱

ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند برای حمایت تو بسنده است.

پس می‌توانی با توکل بر خدا به آنان اعتماد کنی و خداوند بر کار خویش چیره است.

نقش ایمان و شکیبایی در جهاد

سپس به بیان شرط قیام در رویارویی با دشمن می‌پردازد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ^۲

ای پیامبر! مؤمنان را بر جنگ (با دشمن) برانگیز، هر گاه از شما بیست نفر با استقامت باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می‌گردند چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند!

پس در وجوب جهاد، کافی است که شمار مؤمنان یک دهم شمار کافران باشد؛ زیرا یک نفر از مؤمنان با نیروی ایمان و صلابت دینی اش، برای رویارویی با ده نفر کافی است.

ویژگیهای گروه مؤمنان این است که: راه و روش خود را آگاهانه می‌شناسند؛

حقیقت وجود و هدفشان را درمی یابند؛ حقیقت پرستش و بندگی را می فهمند؛ می دانند که باید خداپرستی در زمین چیره و حکمران باشد؛ می دانند که پرستش و بندگی باید برای خداوند یکتا و بی انباز باشد و نیز می دانند که در زمین، تنها خودشان امت میانه، راه یافته و رهسپار هستند تا به اذن پروردگار، مردم را از پرستش بندگان نجات دهند و به سوی پرستش خداوند یگانه راهنمایی کنند. از این رو در راه این هدف روشن و هویدا و راست که بالا بردن ندای الهی در زمین است، تلاش می کنند.

اما گروه کافران، مردمی ناآگاه و نادان هستند. نمی دانند آنچه انجام می دهند خوب است یا بد. دل‌هایشان بسته و چشمانشان پوشیده است؛ از این رو - هر چند در ظاهر کامیابند - نیروهایشان سست و درمانده و ناتوانند. آنان گروهی بریده‌اند که از ریشه بزرگ جدا شده‌اند.

و این نسبت یک به ده، برای میزان رویارویی نیروی مؤمنان با نیروی کافران و ملحدان، یک اصل و پایه است؛ زیرا مؤمنان می فهمند و کافران گروهی نادان هستند.

آری، هرگاه مسلمانان صابر و شکیبا در ضعیف‌ترین حالت باشند، این نسبت به یک دوم (¼) کاهش می یابد.

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ^۱

هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد. بنابراین هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر پیروزی شوند و اگر یکهزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران و شکیبایان است.

در این آیه برای سخن و بحث، زمینه‌ای هست که به‌طور خلاصه در زیر می‌آید:

مسأله نسخ^۱

اولاً: از طرز جمله‌بندی آیه برمی‌آید که مدتی پس از آیه قبلی نازل شده است؛ زیرا «تخفیف» را به «اکنون» و پس از دانستن اینکه در آنان ناتوانی هست، مقید کرده است. پس بناچار بر مسلمانان آزمایشی سخت گذشته است که در خلال آن، ناتوانی و سستی آنان در پایداری یک نفر در برابر ده نفر ظاهر و نمایان شده است. از اینجاست که مفسران گفته‌اند: این آیه، آیه پیشین را نسخ کرده است؛ زیرا بر مسلمانان لازم بود که یک نفر از آنها در برابر ده نفر پایداری نماید اما این حکم پس از مدتی با لزوم پایداری یک نفر در برابر دو نفر نسخ شد. فقیهان نیز در فهم این آیه چنین گفته‌اند.

ما در این باره در کتاب التمهید، بحث «ناسخ و منسوخ در قرآن»، به تفصیل سخن گفته‌ایم.^۲

سید قطب بر این باور است که این آیه و آیه پیش از آن، هیچ‌گونه ارتباطی با تکلیف ندارد و احکامی تشریحی^۳ نیست؛ بلکه صرفاً در بردارنده یک حقیقت است و آن ارزیابی و برآورد نیروی مؤمنان به هنگام رویارویی با دشمنانشان در میزان الهی و شناساندن این حقیقت به مؤمنان است تا دل‌هایشان آرام و گام‌هایشان استوار

۱. نسخ: برداشتن قانون پیشین که ظاهرش اقتضای استمرار داشت، به وسیله قانون پسین است؛ به گونه‌ای که اجتماع آن دو (ناسخ و منسوخ) یا ذاتاً ناممکن باشد؛ مانند جایی که تنافی آنها آشکار باشد، یا دلیلی ویژه، مانند اجماع یا نصی روشن، تنافی آن دو را بیان کرده باشد. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۲۷۷. م.

۲. التمهید، ج ۲، صص ۲۷۲-۳۰۰. م.

۳. احکام تشریحی: حکمهایی را گویند که انجام یا ترک آنها برای مکلفان الزام‌آور یا دست‌کم، بهتر است و پنج حکم است: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. م.

شود^۱.

حقیقت علم

ثانیاً: ظاهر آیه این است که خداوند متعال از پیش، اندازه نیروی مؤمنان را نمی‌دانست ولی سپس دانست. این (ظاهر آیه)، مستلزم حدوث و نوشدن علم و عارض شدن آن بر ذات مقدس خداوند است. ما درباره علم ازلی و علم حادث الهی در ذیل تفسیر آیه ۳۷ (همین سوره) سخن گفتیم و اینجا اضافه می‌کنیم که: علم الهی به اشیا، عبارتست از حضور آنها در نزد او؛ زیرا حقیقت علم، برداشتن مانع از میان دانا و دانسته است و این امری است اضافی و اعتباری که از رویارویی اعتباری، میان دانا و دانسته، به لحاظ عدم مانع میان آن دو، انتزاع شده است. پس حقیقت علم، برداشتن حجاب و نبودن حایل، میان دانا و دانسته است.

مانعی که میان خدا و اشیا فاصله انداخته است، نیستی محض است و وجود اشیا در این پوشش است و تا هنگامی که چیزی در پرده نیستی است، از خداوند نیز پوشیده است و هرگاه پرده نیستی را پاره کرد و به هستی آمد، لباس هستی پوشیده و در محضر خداوند حاضر شده است.

بنابراین، علم خداوند به گوهر و حقیقت اشیا، در گرو حضور آنها در نزد خداوند به وسیله پاره کردن پوشش نیستی و حاضر شدن در میدان هستی است. از این رو تا هنگامی که شیئی هست نشود، در محضر خداوند هم، نخواهد بود و خداوند هم، آن شیء را به علم حضوری نمی‌داند. پس معنای علم الهی به اشیا، ظهورشان در هستی است و هرگاه شیئی آشکار و ظاهر شد، خداوند هم، آن را می‌داند و اینکه خداوند آن را نمی‌داند به این معناست که به وجود نیامده است؛

زیرا اگر وجود داشت، خداوند به آن علم داشت. این معنای «الآن خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ وَ عَلَّمَ أَنْ فِيكُمْ ضِعْفًا» است؛ یعنی، هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد؛ زیرا ناتوانی و سستی شما ظاهر شد. پس علم خداوند به این ناتوانی، کنایه از ظهور و وجود آن در جهان هستی است.

شرط اسارت دشمن

اکنون به حکم دیگری از احکام جنگ می پردازد و آن، مسأله اسیران است. بیان این حکم به مناسبت کارکرد پیامبر ﷺ و مسلمانان، درباره اسیران جنگ بدر است و این که مسلمانان، مشرکان را نمی کشتند بلکه اسیر می کردند تا از این رهگذر با آنان داد و ستد کنند؛ یعنی، در برابر آزادی آنان فدیة بگیرند.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُفْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ
الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَكُلُوا مِمَّا
غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱

هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنان پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن مالی آزاد کنید) ولی خداوند سرای دیگر (را برای شما) می خواهد و خداوند توانا و حکیم است. اگر فرمان پیشین خدا نبود (که بدون ابلاغ، امتی را کیفر ندهد)، مجازات بزرگی به خاطر مالی که (از اسیران) گرفتید به شما می رسید. اکنون از آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا بپرهیزید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

إِثْحَانٍ در زمین؛ سختگیری (بر دشمنان) به وسیله تارومار کردن آنان است. يُحْن (بر وزن شُكِّن) به معنای درشت‌خویی^۱ و انبوه شدن^۲ است. أَثْحَنَهُ الْمَرْصُ؛ یعنی، بیماریش سخت و شدید شد. ابومسلم گفته است:

حَتَّى يُثْحِنَ فِي الْأَرْضِ؛ یعنی، تا در کشتار و چیرگی بر مشرکان مبالغه و زیاده‌روی کند تا کسانی را که پشت سر آنان هستند از نبرد بازدارد.

ابن اسحاق - که خبرهای جنگ بدر را گزارش می‌دهد - می‌گوید:

هنگامی که مشرکان دستانشان را به نشانه اسیری بر سر نهادند، پیامبر ﷺ در مقر فرماندهی بود و سعد بن معاذ نیز شمشیرش را حمایل کرده و بر در مقر ایستاده بود و به همراه گروهی از انصار، از پیامبر ﷺ نگاهیانی می‌دادند؛ زیرا از یورش دشمن به حضرت ﷺ بیم داشتند. (در این هنگام) پیامبر ﷺ آثار ناخشنودی را در چهره سعد مشاهده کرد و فرمود: «ای سعد به خدا سوگند گویا تو از کار رزمندگان اسلام ناخشنودی» سعد گفت: آری، به خدا سوگند ای رسول خدا! این نخستین صدمه و آسیب جنگی بود که خداوند بر مشرکان وارد کرد، از این رو کشتن آنان در نزد من دوست داشتنی‌تر از زنده گذاشتن آنان بود.^۳

مسلمانان برای اسیر کردن مردان، آغوش گشودند و هفتاد نفر را اسیر کردند پس از آنکه هفتاد نفر دیگر را کشته بودند. دلیل تمایل مسلمانان به گرفتن اسیر از دشمن، به خاطر گرفتن فدیة بود ولی برخی از یاران پیامبر ﷺ از گرفتن اسیر ناراحت بودند و دوست داشتند دشمن را تارومار کنند تا از پا درآید. این آیه هم، برای سرزنش کسانی نازل شد که دوستدار گرفتن اسیر بودند نه

۱. «غَلَطٌ» و «غَلْطَةٌ» که دومی در زبان فارسی با تاء کشیده نوشته می‌شود به معنای درشتی، ستبری، درشت‌خویی و کینه و دشمنی است. م.

۲. كَثَافَةٌ: این کلمه در زبان فارسی با تاء کشیده نوشته می‌شود و به معنای انبوه شدن، درهم شدن، ستبر شدن و... است. م.

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، ج ۲، صص ۲۸۰-۲۸۱. م.

کشتار دشمن. خداوند هم آنان را به سبب تمایلشان به فدیة، سرزنش و توبیخ کرد؛ در حالی که شدت در کشتار، برای مشرکان، مجازاتی سخت تر (از دادن فدیة) بود. ولی خداوند آن کار را بر آنان بخشید؛ زیرا از پیش، انجام آن را منع نکرده بود و خداوند فرموده است:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ...^۱ چنان نبوده که خداوند، قومی را پس از هدایت (و ایمان) مجازات کند؛ مگر آنکه، آنچه را که باید از آن پرهیزند برای آنان بیان نماید (و آنان مخالفت کنند).

در کتاب - یعنی در علم خداوند- (این مطلب) پیشی گرفته است که بندگان را، جز پس از بیان (وظایفشان)، مجازات نکند. «زشتی مجازات بدون بیان» قاعده‌ای عقلی، ریشه‌دار و فطری است و اگر این قاعده نبود به سبب اسیرکردن دشمن، پیش از کشتار شدید و اذیت، عذاب بزرگی بر آنان نازل می‌شد؛ یعنی، دچار هلاکت و گرفتاری می‌شدند و ای بسا، ترک یاری درآینده. ولی خداوند مردم را بر آنچه نمی‌دانند بازخواست نمی‌کند. بنابراین خداوند، گرفتن اسیر را برای آنان حلال کرد؛ به دلیل جریان «أصالة الإباحة» در کارهایی که حکمش را (به خاطر عدم بیان قبلی) نمی‌دانند.

مژده‌ای به اسیران دشمن

آنگاه اسیران را چنان دلداری می‌دهد که روح امیدواری را در آنان زنده می‌کند و در دل‌هایشان نور می‌تاباند و قلوبشان را به آینده‌ای بهتر از گذشته پیوند می‌دهد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا

أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يُغْفِرَ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱

ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دلهای شما خیری بداند (و نیت‌های نیک و پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه که از شما گرفته به شما می‌دهد و شما را می‌بخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَ إِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ^۲

و اگر بخواهند به تو خیانت کنند (موضوع تازه‌ای نیست) آنان پیش از این (نیز) به خدا خیانت کردند و خداوند (شما را) بر ایشان پیروز کرد و خداوند دانا و حکیم است.

یعنی: اگر کسانی را که آزاد کردی، بخواهند به تو خیانت کنند و برای جنگ بر ضد تو بازگردند، اینان پیش از این به خداوند خیانت کردند (و تازگی ندارد) و شما را بر آنان پیروز کرد و در آینده هم (در صورت خیانت دوباره) شما را بر ایشان پیروز خواهد کرد و خداوند به آنچه در سینه‌هاست، دانا است و در قانونگذاری‌هایش و آنچه انجام می‌دهد حکیم است.

توارث در صدر اسلام

با بیان تفصیلی برخی از احکام شرعی مؤمنان - اعم از مهاجر و غیر مهاجر - سخن به انجام می‌رسد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَاوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ ...

آنان که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کردند و کسانی که پناه دادند و یاری نمودند، اینان، اولیا و خویشاوندان یکدیگرند.

ولایت و خویشاوندی، ویژه مهاجران و انصار بود و هیچ ولاء و خویشاوندی با دیگر مؤمنان نبود:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا ...

و آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند، هیچ گونه ولایت و خویشاوندی (تعهد و مسؤولیت) در برابر آنان ندارید تا هجرت کنند.

... وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَعِيرٌ^۱

و (تنها) اگر از شما در (حفظ) دین (خود) یاری طلبند بر شماست که آنان را یاری کنید؛ جز بر ضد گروهی که میان شما و ایشان پیمان (ترک محاصمه) است و خداوند به آنچه عمل می کنید بیناست.

ولاء و سرپرستی در اینجا ولاء ارث است. از این رو مهاجران از انصار ارث می‌بُرد و بالعکس؛ اما ارث از طریق مؤاخات و برادری در دین؛ بر طبق آنچه پیامبر ﷺ در آغاز هجرت، میان آنان عقد اخوت و پیمان برادری ایجاد کرد. اینچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده است.^۲ و در آن زمان خویشاوندان از یکدیگر ارث نمی‌بردند اما سپس این آیه به وسیله آیه «... وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...»^۳ نسخ شد.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۶۳

۱. انفال / ۷۲

۳. انفال / ۷۵، «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خداوند مقرر داشته است، سزاوارترند.»

نسخ شیوه توارث

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرًا

و آنان که کافر شدند اولیای یکدیگرند، اگر (این دستور را) انجام ندهید فتنه و فساد بزرگی در زمین روی می‌دهد.

ضمیر در «إِلَّا تَفْعَلُوهُ» به قانونی که در آیه وارد شده است، برمی‌گردد (و آن اینکه) «برخی از مؤمنان، خویشاوند و سرپرست یکدیگرند» و «کافران، سرپرست و خویشاوند یکدیگرند». پس کافر از مؤمن ارث نمی‌برد و همچنین «غیر مهاجر از مهاجر ارث نمی‌برد». این احکامی است قطعی که در آغاز اسلام صادر شد. ولی پس از مدتی این احکام - طبق آنچه فقیهان گفته‌اند - تغییر کرد.

بزرگداشت مهاجران و انصار

سپس از باب تأکید، دوباره سخن از مهاجران و انصار به میان می‌آید:

وَالَّذِينَ آوَاوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی که پناه دادند و یاری کردند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند. برایشان آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته است. و آنان که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و به همراه شما جهاد نمودند، از شما هستند. خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در

احکامی که خدا مقّرر داشته، سزاوارتر از دیگرانند. خداوند به همه چیز داناست.

جمله «أولئك هم المؤمنون حَقًّا»، بر وجوب هجرت از روی ایمان دلالت دارد. پس هر کس مهاجرت نکرد، ایمانش کامل نیست و شاید ایمانش ضعیف است؛ چرا که او را به هجرت وادار نکرد.

جمله «أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض»، پس از پایان هجرت نازل شد؛ از این رو «ولاء» را به وسیله «برادری» نسخ کرد. و بدینسان سوره به پایان می‌رسد.
والحمد لله أولاً و آخراً



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی